

«من» در فلسفه کیفر؛ هویت، تغییرپذیری و مسئولیت کیفری

نبی‌اله غلامی

استادیار، گروه فلسفه، دین و حقوق، مرکز تحقیقات و کرسی حقوق بشر، صلح و دموکراسی یونسکو، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

n_gholami@sbu.ac.ir

چکیده

از جمله موضوعات مرتبط با مسئله هویت شخصی، به مثابه یکی از مسائل بنیادین در فلسفه کیفر، آن است که پیش از تعیین چرایی، چگونگی و اهداف کیفر، نسبت میان فاعل جرم در گذشته و شخص موضوع کیفر در زمان حال مشخص گردد. احراز این موضوع نیز نیازمند تبیین نسبت میان تغییرپذیری «من»، استمرار هویت شخصی و امکان انتساب مسئولیت کیفری است. از اینرو نوشتار حاضر با رویکردی تحلیلی-فلسفی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای تلاش کرده است تا ضمن بررسی دیدگاه‌های مختلف در خصوص هویت شخصی، پیامدهای آن‌ها را برای مسئولیت کیفری ارزیابی نماید. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نه معیار ثبات مطلق جسمانی یا روانی و نه معیار حافظه یا آگاهی به‌تنهایی برای احراز استمرار هویت و انتساب مسئولیت کیفری کفایت نمی‌نمایند، بلکه می‌توان (و می‌بایست) از نوعی پیوستگی نسبی و چندبعدی جسمانی، روان‌شناختی و علی‌سخن گفت. بر این اساس، استمرار هویت شخصی، نه به مثابه مبنای مستقل توجیه کیفر، بلکه شرط مقدماتی انتساب مسئولیت کیفری است. نتیجه آنکه میزان تضعیف این استمرار می‌تواند بر امکان و حدود اعمال کیفر اثر بگذارد، بدون آنکه ضرورتاً رابطه‌ای مستقیم میان تغییر هویت و شدت کیفر ایجاد نماید.

واژگان کلیدی: هویت، تغییرپذیری، دوگانه‌انگاری، ذهن، فلسفه کیفر.

از جمله مسائل بنیادین در قلمرو فلسفه کیفر آن است که پیش از هرگونه داوری درباره چرایی، مشروعیت یا اهداف کیفر^۱، باید به این پرسش پاسخ داده شود که اساساً «موضوع کیفر» چیست و کیفر بر چه کسی تحمیل می‌شود. هرچند در حوزه حقوق کیفری کلاسیک، به این پرسش، ذیل بحث مسئولیت کیفری، در قالب داشتن قابلیت و اهلیت شخص برای تحمل تبعات جزایی رفتار مجرمانه^۲، همراه با فقدان توجیه لازم در رفتار خلاف قانون با ملاحظه شرایط و اوضاع و احوال بیرونی مرتکب^۳ پاسخ داده شده، با این حال، پاسخ به پرسش مذکور در حوزه فلسفه کیفر، فراتر از مباحث قلمرو مسئولیت کیفری، و ناظر به چیستی «موضوع» کیفر است. به عبارت دیگر، پاسخ حقوق کیفری کلاسیک تا حد زیادی هنجاری، ولی قلمرو فلسفه کیفر، ناظر به معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی موضوع کیفر است. به بیان دقیق‌تر، پیش از آنکه پرسیده شود کیفر با کدام یک از اهداف سزادهی، بازدارندگی، اصلاح، بازپروری، بی‌اثرسازی یا اعلام نکوهش اخلاقی توجیه می‌شود^۴، باید به پرسشی مقدم‌تر و ضروری‌تری پاسخ داد، و آن اینکه، هنگامی که یک شخص، امروز (با هر هدفی از اهداف کیفر)، به سبب رفتاری که در گذشته مرتکب شده است مجازات می‌شود، چه چیزی موجب می‌شود شخص موضوع کیفر همان شخص مرتکب جرم تلقی شود؟ آیا میان فاعل فعل مجرمانه و شخص مجازات‌شونده نوعی این‌همانی وجود دارد؟ اگر چنین است، معیار این، این‌همانی چیست تا بتوان فعل گذشته را به شخص حاضر نسبت داد؟^۵

این پرسش، بحث در خصوص مسئله «هویت شخصی»^۶ را پدیدار می‌سازد. در بدو امر، آنچه به صورت شهودی احراز می‌شود، و البته پیش‌فرض غالب نظریه‌های مختلف کیفردهی است، آن است که هرگونه تغییر در بدن یا ویژگی‌های فیزیکی، الزاماً به تغییر هویت شخص منجر نمی‌شود، همین نکته در خصوص حوزه روانی، ذهن، نیز صادق است.^۷ انسان، در طول زندگی خود به‌طور طبیعی از نظر جسمانی و روانی دچار تغییر می‌شود، با این حال از این تغییرات لزوماً این نتیجه استنتاج نمی‌شود که شخص امروز با شخص گذشته، دو هویت متفاوت و طبعاً دو فرد مختلف هستند.^۸ تغییر اجزای بدن، رشد، فرسایش، جایگزینی سلولی یا حتی تغییرات گسترده جسمانی نظیر قطع و پیوند اعضا^۹، مادام که صرفاً به‌عنوان تغییر در اوصاف و اجزای بدن توصیف شوند، فی‌نفسه دلالتی بر زوال هویت شخصی ندارند.^{۱۰} بر این اساس، و با فرض بدیهی

^۱. به صورت سنتی اهداف کیفر در دو گروه اهداف واپس‌گرایانه نظیر تلافی و قبیح و اهداف نوگرایانه همچون ناتوان‌سازی و بازپروری طبقه‌بندی شده است. ر.ک: بیکن، برایان اچ (۱۳۹۰)، فرهنگ نظریه‌های حقوقی، ترجمه و تحقیق عباس ایمانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات نامه هستی، ص ۳۰۳

^۲. میرسعیدی، سعید منصور (۱۳۹۰)، «مسئولیت کیفری» قلمرو و ارکان، ج ۱، چاپ سوم. تهران، نشر میزان، ص ۲۱

^۳. شمس ناتری، محمد ابراهیم، کلانتری، حمیدرضا، زارع، ابراهیم، ریاضت، زینب (۱۴۰۴)، قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی (جلد اول)، حقوق جزای عمومی، چاپ ششم، ویرایش سوم، تهران، نشر میزان، ص ۳۸۲

^۴. برای مشاهده بحث تفصیلی در خصوص اهداف و مبانی نظری کیفر، ر.ک: غلامی، حسین (۱۴۰۴)، کیفرشناسی؛ کلیات و مبانی پاسخ‌شناسی جرم، چاپ پنجم، تهران، نشر میزان، صص ۱۱۲-۱۷۳.

^۵. Pereboom, D. (2014). *Free will, agency, and meaning in life*. Oxford University Press, p. 131.

^۶. personal identity: برای مشاهده بحث عمیق در این خصوص، ر.ک: رپری، جان (۱۴۰۳)، محاوره‌ای در هویت شخصی و جاودانگی، ترجمه، لاجوری، کاوه، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.

^۷. در اینجا باید میان «ذهن» و «روح» قائل به تفکیک شد. «روح» مفهومی چندمعنا و وابسته به سنت‌های متافیزیکی و الهیاتی است و غالباً برای اشاره به جوهری غیرمادی، نفس یا مبدأ هویت شخصی به کار می‌رود؛ حال آنکه «ذهن» در فلسفه ذهن، مفهومی است که در نسبت با آگاهی، حالات ذهنی، ادراک، قصد، تجربه، حافظه و دیگر فرایندها و ویژگی‌های ذهنی مورد بحث قرار می‌گیرد (ر.ک: Kim, J. (2011). *Philosophy of mind* (3rd ed.). Westview (Press),

^۸. Parfit, D. (1984). *Reasons and persons*. Oxford University Press, p. 202.

^۹. البته در خصوص پیوند مغز (در فرض امکان آن از نظر پزشکی) باید اندکی با احتیاط سخن گفت. بدین معنا که در فرض اینکه اگر با پیوند مغز، تمامی داده‌ها و اطلاعات و کارکرد مغز از شخص پیونددهنده به شخص پیوندگیرنده منتقل شود، آیا می‌توان گفت که شخص اخیر، دیگر همان شخص سابق نیست، یا اینکه شخص اخیر را می‌توان دارای هویت شخص پیونددهنده دانست. بررسی این موضوع از حوزه این نوشتار خارج، ولی شایسته انجام پژوهشی مجزا در این حوزه است.

^{۱۰}. Olson, E. T. (1997). *The human animal: Personal identity without psychology*. Oxford University Press, p. 16.

وجود تغییرات در جسم (بدن) و ذهن به عنوان دو ساحت اصلی انسان، این پرسش مطرح می‌شود که «من» چیست که به رغم وجود تغییرات بعضاً گسترده در جسم و ذهن، کماکان می‌توان از ثبات آن در طول زمان و این‌همانی شخص فعلی با شخص سابق سخن گفت. اگر «من» صرفاً جسم نباشد، زیرا جسم در طول زمان دستخوش تغییرات فراوان می‌شود، و اگر صرفاً ذهن نیز نباشد، زیرا حالات ذهنی، خاطرات، باورها و ویژگی‌های شخصیتی تغییر می‌کنند، و اگر هم ترکیبی از هر دو نباشد، چرا که هر دو نیز تغییرپذیر هستند، می‌بایست مشخص شود که چه چیزی استمرار هویت شخصی را ممکن می‌سازد. بنابراین مسئله اصلی این است که چگونه می‌توان میان شخصی که در گذشته مرتکب رفتار مجرمانه شده و شخصی که اکنون برای آن رفتار پاسخ‌گو است، رابطه‌ای را توضیح داد که بتوان بر اساس آن از «این‌همانی» یا استمرار هویت شخصی سخن گفت. به عبارت دقیق‌تر، میان مراحل مختلف وجود یک انسان، چه رابطه‌ای باید برقرار باشد تا بتوان گفت شخص حاضر همان شخص گذشته است، و نیز اگر بین مراحل مختلف وجود یک انسان نوعی تداوم (نسبی یا مطلق) برقرار است چه نوع تداومی، با چه درجه‌ای و بر اساس چه رابطه‌ای، برای احراز این‌همانی شخصی ضرورت دارد.

اهمیت این مسئله در نظریه‌های گذشته‌گرا، به‌ویژه سزاگرایی، مبین است. زیرا کیفر بر اساس فعل گذشته و استحقاق اخلاقی مرتکب نسبت به آن توجیه می‌شود. بنابراین، باید توضیح داد چه چیزی شخص حاضر را به فاعل گذشته پیوند می‌دهد، به‌گونه‌ای که فعل گذشته بتواند مبنای استحقاق او برای تحمل کیفر او قرار گیرد. در نظریه‌های نتیجه‌گرا نیز، هرچند توجیه کیفر بر پیامدهایی نظیر بازدارندگی، اصلاح، بازپروری و ... استوار است، با این حال، باز هم باید مشخص شود شخصی که اکنون تحت مداخله کیفری قرار می‌گیرد، چه نسبتی با فاعل گذشته دارد که موضوع اصلاح و ... قرار گرفته است. از اینرو باید بررسی شود آیا این‌همانی شخصی به عنصری ثابت نیاز دارد یا می‌توان آن را بر پایه نوعی رابطه و پیوستگی میان مراحل مختلف زندگی توضیح داد.

با توجه به توضیحات مذکور، می‌توان ارتباط بین مسئله هویت شخصی با مسئولیت کیفری را چنین تبیین کرد که در فرض وجود معیار موجهی برای این‌همانی شخصی، می‌توان توضیح داد که چرا تغییرات انسان لزوماً رابطه میان فاعل گذشته و شخص حاضر را از میان نمی‌برد و بنابراین امکان اعمال کیفر بر شخص (به خاطر ارتکاب رفتار مجرمانه در گذشته) وجود دارد؛ و اگر چنین معیاری وجود نداشته باشد، مبنای انتساب مسئولیت کیفری نسبت به رفتار ارتكابی در گذشته با پرسش و چالش منطقی مواجه خواهد شد. بنابراین، مسئله بنیادین پژوهش حاضر این است که چه چیزی «من» را در میان تغییرات جسمانی و روانی در قالب «منِ گذشته» حفظ می‌نماید و بر چه اساسی می‌توان این‌همان بودن را توجیه کرد؟

بر این اساس در نوشتار حاضر، نخست، «من»، به عنوان نماد بقای هویت شخصی در طول زمان، از منظر فلسفی مورد بحث قرار می‌گیرد (۱)، در ادامه پیامدهای تغییرپذیری^{۱۱} «من» در فلسفه کیفر بحث خواهد شد (۲) و در نهایت، مبتنی بر تغییرپذیری من، چالش‌های توجیه کیفر ارائه خواهد شد (۳).

^{۱۱}. هرچند در نوشتار حاضر، مفهوم «تغییرپذیری» در معنای متداول و شاید بدیهی آن به کار برده شده است، با این حال توجه به تعریف علمی آن نیز واجد توجه است. بر این اساس، «تغییرپذیری تدریجی» به فرایندی اطلاق می‌شود که در آن تغییر در یک ویژگی، ساختار یا وضعیت، به‌صورت پیوسته، مرحله‌مند و در طول زمان رخ می‌دهد و نتیجه آن از انباشت تغییرات کوچک یا عبور از مراحل متوالی شکل می‌گیرد، نه از یک دگرگونی ناگهانی و دفعی. این مفهوم را می‌توان در حوزه‌های مختلف مشاهده کرد؛ برای نمونه، در زیست‌شناسی، رشد، همانندسازی DNA و تقسیم سلولی طی مراحل منظم چرخه سلولی انجام می‌شود و در فرایند رشد و ترمیم بافت‌ها به تغییرات تدریجی منجر می‌شود؛ در روان‌شناسی نیز برخی پیامدهای تجربه‌های آسیب‌زا می‌توانند در طول زمان و تحت تأثیر تکرار یا انباشت تجربه‌ها شکل بگیرند؛ و در حوزه رشد اخلاقی، نظریه مراحل اخلاقی کلبِرگ، رشد قضاوت اخلاقی را به‌صورت عبور تدریجی از مراحل متوالی توصیف می‌کند. بنابراین، مؤلفه اساسی «تغییرپذیری تدریجی» تداوم زمانی، مرحله‌مندی و انباشت تغییرات است. در این خصوص، رک:

۱. تعریف «من» در فلسفه

ذیل بحث تعریف «من» در فلسفه، مسئله هویت شخصی و معیار استمرار آن در طول زمان مورد توجه قرار می‌گیرد. اهمیت این مسئله از منظر فلسفه کیفر، در لزوم تبیین و احراز رابطه میان «من» امروز و مرتکب جرم در گذشته به منظور انتساب مسئولیت کیفر نهفته است. بررسی دیدگاه‌های فلسفی در این حوزه، طیفی از رویکردها و معیارهای مختلف نظیر تداوم جسمانی، پیوستگی روانی و حافظه، ترکیب جسم و روح و روابط روان‌شناختی را نشان می‌دهند که هر یک دارای دلالت‌ها و پیامدهای خاصی برای مسئولیت کیفری هستند.

۱-۱. من در فلسفه کلاسیک

تحلیل هویت شخصی از دیدگاه فلسفه کلاسیک به بررسی معیارهای استمرار «من» در طول زمان و رابطه آن با مسئولیت اخلاقی و رفتارهای گذشته می‌پردازد. فلاسفه کلاسیک هر یک رویکرد خاصی برای تعریف هویت شخصی ارائه داده‌اند که می‌تواند زمینه نظری مهمی برای فلسفه کیفر فراهم نمایند.

۱-۱-۱. جان لاک: معیار روانی و حافظه

از جمله نخستین رویکردها در حوزه هویت شخصی، نظریه جان لاک است که با تمییز و تفکیک هویت شخصی از هویت جسمانی و هویت جوهری سعی بر ارائه معیاری برای احراز هویت شخصی داشته است. اهمیت رویکرد لاک در آن است که وی برای تعیین «شخص» و استمرار آن در طول زمان، به جای ارائه یک جوهر ثابت (مادی یا غیرمادی)، بر مفهوم «آگاهی» تأکید نموده است. از نظر وی، شخص (به مثابه یک هویت انسانی) «موجودی اندیشنده و هوشمند» است که از طریق عقل و تأمل می‌تواند خود را به‌عنوان همان موجود در زمان‌ها و مکان‌های مختلف بازشناسایی نماید. بنابراین، آنچه موجب می‌شود شخص حاضر همان شخص گذشته تلقی شود، لزوماً استمرار همان بدن یا حتی استمرار همان جوهر نفس نیست، بلکه استمرار آگاهی‌ای است که می‌تواند به اعمال و افکار گذشته امتداد یابد.^{۱۲} در واقع، لاک با انتقال مسئله از «چه جوهری در طول زمان ثابت می‌ماند؟» به «چه کسی را می‌توان در خصوص رفتارهای گذشته همان شخص دانست؟»، مفهوم هویت شخصی را به مسئله مسئولیت اخلاقی و حقوقی نزدیک می‌کند. به همین دلیل، مفهوم «شخص» نزد وی دارای بُعد مسئولیتی است. یعنی همان شخصی که رفتارهای گذشته به او نسبت داده می‌شود، موضوع مسئولیت بوده و در نتیجه کیفر نیز بر او تحمیل می‌شود. از این منظر و با توجه به تفکیکی که او میان «انسان»، «جسم»، «جوهر» و «شخص» قائل شده است، می‌توان گفت وی هویت یک انسان به‌عنوان موجود زنده را با هویت شخصی یکسان نمی‌داند و حتی تصریح می‌کند که یکسانی شخص وابسته به یکسانی همان جوهر مادی یا غیرمادی نیست. ممکن است جوهر یا بدن در طول زمان تغییر کند، اما شخص همچنان همان شخص باقی بماند؛ مشروط بر اینکه استمرار آگاهی حفظ شده باشد.^{۱۳}

^{۱۲}. Locke, J. (1975). *An essay concerning human understanding* (P. H. Nidditch, Ed.). Oxford University Press, Book II, Chapter XXVII, §§9-10, pp. 335-336

^{۱۳}. در اینجا باید در خصوص نسبت «آگاهی» و «حافظه» در نظریه لاک تأمل نمود. هرچند، نظریه لاک غالباً به‌عنوان «نظریه حافظه» معرفی شده است، زیرا امتداد آگاهی از زمان حال به اعمال و افکار گذشته، عملاً از طریق یادآوری و حافظه صورت می‌گیرد. با این حال، فروکاستن نظریه لاک به این گزاره که «هویت شخصی عین حافظه است»، تفسیری ساده‌شده و محل مناقشه است. مفهوم محوری در متن لاک «آگاهی» است و حافظه را می‌توان سازوکاری دانست که از طریق آن، آگاهی به گذشته امتداد می‌یابد. از همین رو، در خوانش دقیق‌تر، مسئله اصلی این نیست که آیا شخص تمام خاطرات گذشته خود را حفظ کرده است، بلکه این است که آیا نوعی استمرار آگاهی وجود دارد که شخص بتواند اعمال و افکار گذشته را به‌عنوان اعمال و افکار «خود» شناسایی نماید. این تمایز از حیث مسئولیت کیفری اهمیت اساسی دارد؛ زیرا از دست دادن یک خاطره خاص، لزوماً نباید به معنای زوال هویت شخصی یا سقوط مسئولیت نسبت به آن عمل تلقی شود.

نتیجه منتج از رویکرد لاک آن است که مبنای امکان اعمال کیفر بر شخص، نه ثبات مطلق جسم و نه فرض وجود یک نفس یا جوهر ثابت، بلکه نوعی استمرار در آگاهی نسبت به خود و رفتارهای گذشته خواهد بود. در این صورت، شخصی که امروز متحمل کیفر می‌شود، به این دلیل همان شخص مرتکب جرم در گذشته تلقی می‌شود که میان آگاهی فعلی او و فعل گذشته رابطه‌ای برقرار است که امکان نسبت دادن آن رفتار به «خود» کنونی او را فراهم می‌کند. چنین برداشتی، از یک سو، امکان پذیرش تغییرات جسمانی و روانی را بدون انکار هویت شخصی فراهم می‌سازد و از سوی دیگر، میان هویت شخصی و مسئولیت کیفری رابطه‌ای مستقیم برقرار می‌کند. با این حال، وابستگی هویت به آگاهی این پرسش را مطرح می‌سازد که اگر آگاهی نسبت به رفتار گذشته از میان برود، آیا مسئولیت ناشی از آن نیز باید از میان برود؟ پرسشی که ظاهراً لاک به روشنی به آن پاسخ نداده است.

مثال مشهور «افسر دلیر»^{۱۴}، که توسط توماس رید^{۱۵} بیان شده، از جمله مهم‌ترین نقدهای کلاسیک بر تبیین لاک است. در این مثال، پسری را تصور می‌کنیم که در کودکی به سبب سرقت از باغ تنبیه شده است. همان شخص در جوانی، در مقام یک افسر، عملی شجاعانه انجام می‌دهد و در آن زمان خاطره تنبیه دوران کودکی خود را به یاد می‌آورد؛ اما در دوران پیری، خاطره عمل شجاعانه خود را حفظ کرده ولی دیگر خاطره تنبیه دوران کودکی را در ذهن خود ندارد. بر مبنای نظریه حافظه، افسر همان پسری است که تنبیه شده، زیرا افسر خاطره تنبیه را دارد؛ و ژنرال نیز همان افسر است، زیرا خاطره عمل شجاعانه را به خاطر دارد. اما اگر هویت شخصی رابطه‌ای انتقال‌پذیر و متعدی باشد، باید نتیجه گرفت که ژنرال همان پسری است که در کودکی تنبیه شده است؛ حال آنکه اگر صرفاً به وجود یا فقدان خاطره مستقیم توجه کنیم، ممکن است گفته شود ژنرال با پسر یکی نیست، زیرا خاطره‌ای از تنبیه دوران کودکی در ذهن ندارد. رید از این طریق نشان می‌دهد که تکیه بر حافظه به‌عنوان شرط لازم و کافی هویت شخصی، فاقد کفایت منطقی است.^{۱۶}

با این حال باید توجه داشت که اهمیت نقد رید، نه در نشان دادن یک مشکل منطقی در نظریه حافظه - که ظاهراً با آگاهی خلط شده - بلکه در تفکیک میان «هویت شخصی» و «آگاهی یا حافظه از رفتارهای گذشته» است. از نظر رید، حافظه می‌تواند شاهد و دلیل معرفتی مهمی برای هویت شخصی باشد، اما نمی‌تواند مبنای متافیزیکی خودِ هویت قرار گیرد.^{۱۷} به بیان دیگر، از اینکه شخصی اکنون از رفتار گذشته خود، خاطره‌ای را در ذهن دارد نمی‌توان نتیجه گرفت که خودِ خاطره، مقوم هویت شخصی است. از نظر رید، شخص همان موجود مستمر و واحدی است که اعمال، افکار و احساسات در طول زمان به او تعلق دارند و حافظه ما را از استمرار این شخص آگاه می‌سازد. بنابراین، رید برخلاف لاک، حافظه را نه معیار سازنده هویت شخصی، بلکه وسیله‌ای برای شناخت و تأیید آن می‌داند. این تمایز در حوزه مسئولیت کیفری از این رو دارای اهمیت است که اگر طبق نظر رید، حافظه صرفاً نشانه‌ای برای احراز هویت شخصی باشد، صرف فراموشی (ولو فراموشی مطلق) یک رفتار مجرمانه، نمی‌تواند به‌خودی‌خود موجب زوال مسئولیت کیفری شود. شخص ممکن است ارتکاب رفتار مجرمانه را به یاد نیاورد، اما همچنان همان شخص باشد که آن رفتار را انجام داده است. در مقابل، اگر آگاهی را شرط سازنده هویت بدانیم، فقدان ارتباط آگاهانه با عمل گذشته می‌تواند انتساب مسئولیت کیفری را با چالش جدی مواجه سازد. بنابراین دیدگاه‌های لاک و رید را می‌توان اینگونه جمع‌بندی نمود که آیا برای انتساب کیفر به شخص حاضر، وجود یک

¹⁴. The Brave Officer

¹⁵. Tomas Reid

¹⁶. Reid, Thomas (1785). Essays on the Intellectual Powers of Man. University Park, Pa.: Cambridge University Press. Edited by Derek R. Brookes & Knud Haakonssen.

¹⁷. Reid, Thomas (1785). Essays on the Intellectual Powers of Man. University Park, Pa.: Cambridge University Press. Edited by Derek R. Brookes & Knud Haakonssen.

رابطه روان‌شناختی با فعل گذشته ضروری است، یا صرف استمرار شخص، مستقل از میزان آگاهی و حافظه او، برای حفظ مسئولیت کفایت می‌کند؟

در این نقطه می‌توان مفهوم «پیوستگی آگاهی اخلاقی» را، نه به‌عنوان نظریه‌ای که به‌صراحت در آثار لاک یا رید بیان شده، بلکه به‌عنوان یک فرضیه تکمیلی برای مسئله حاضر مطرح نمود. مقصود از این مفهوم، استمرار نوعی ظرفیت یا ساختار خودآگاهانه است که به موجب آن، فرد بتواند رفتارها، تصمیم‌ها و انتخاب‌های گذشته را در چارچوب هویت اخلاقی و مسئولیتی خود جای دهد، حتی اگر همه جزئیات آن رفتارها را به خاطر نیاورد. در این خوانش، آنچه برای مسئولیت کیفری اهمیت دارد، نه حفظ تک‌تک خاطرات، بلکه وجود نوعی پیوستگی روان‌شناختی و اخلاقی میان فاعل گذشته و شخص حاضر است؛^{۱۸} پیوستگی‌ای که از طریق استمرار شخصیت، ارزش‌ها، نگرش‌های هنجاری، ظرفیت تأمل درباره رفتارها و توانایی نسبت دادن رفتارهای گذشته به خود شکل می‌گیرد. با این حال، این فرض نیز می‌تواند با این نقد مواجه شود که خود آگاهی اخلاقی ممکن است در طول زمان تغییر کند و فرد ممکن است نسبت به ارزش‌ها، باورها و ارزیابی اخلاقی رفتارهای گذشته خود دچار تحول اساسی شود. به علاوه معلوم نیست بتوان چنین آگاهی‌ای را عنصری ثابت و تغییرناپذیر دانست؛ زیرا اگر قرار باشد «پیوستگی آگاهی اخلاقی»، خود به‌عنوان معیار هویت شخصی عمل کند، باید توضیح داده شود که چه مقدار تغییر در باورها و نگرش‌های اخلاقی با حفظ هویت سازگار است و از چه نقطه‌ای به بعد، گسست هویتی رخ می‌دهد.^{۱۹} بنابراین، این مفهوم تنها در صورتی می‌تواند مبنایی برای مسئولیت کیفری فراهم آورد که معیار دقیق‌تری برای «پیوستگی» ارائه شود. معیاری که نه توسط لاک و نه رید ارائه نشده است. نتیجه مهم این موضوع برای فلسفه کیفر آن است که هیچ‌یک از این دو رویکرد را نمی‌توان بدون به‌سادگی به‌عنوان پاسخ نهایی پذیرفت. رویکرد لاک با چالش فراموشی و گسست‌های حافظه مواجه است و رویکرد رید، با انتقال مسئله به یک «خود» مستمر و غیرقابل تحلیل.

۲-۱-۱. دکارت: «می‌اندیشم، پس هستم»^{۲۰}

رنه دکارت، هویت شخصی را مبتنی بر ذهن و آگاهی می‌داند. او با گزاره مشهور «می‌اندیشم، پس هستم»^{۲۱} بیان می‌کند که اساس «من»، هویت اندیشنده است و نه جسم یا وضعیت فیزیکی.^{۲۲} از این منظر، آنچه که «من» را می‌سازد، توانایی اندیشیدن و تفکر در طول زمان است و بنابراین استمرار و ثبات هویت شخصی را باید مبتنی بر حضور ذهن و فعالیت‌های شناختی دانست.^{۲۳} شاید بتوان نقدی که بر دیدگاه جان لاک وجود دارد را در خصوص رویکرد دکارت نیز ارائه نمود. توانایی اندیشیدن موضوعی است تحول‌پذیر که حسب شرایط در طول زمان تغییر می‌نماید. اگر شخص توان اندیشیدن به شکل متعارف را از دست بدهد (مثلاً مجنون شود)، آیا باید او را شخص دیگری دانست یا همان شخص؟ اگر گفته شود شخص

¹⁸. Parfit, D. (1984). *Reasons and persons*. Oxford University Press, pp. 206-209.

¹⁹. Shoemaker, Sydney (1970). *Persons and their parts*. *American Philosophical Quarterly* 7 (4):269-285. pp. 271-273.

²⁰. Cogito, ergo sum

²¹. در خصوص این گزاره، باید توجه داشت که هرچند کلیت مورد نظر دکارت در بیان این گزاره را نمی‌توان به طور مطلق پذیرفت، با این حال، استفاده از آن برای بحث حاضر کفایت می‌نماید. برای مشاهده نقد وارد بر استدلال دکارت در خصوص این گزاره، ر.ک: طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۰۱)، بدایه الحکمه، جلد اول، ترجمه و شرح: علی شیروانی، چاپ چهاردهم، ویرایش دوم، قم، انتشارات دارالفکر، صص ۲۵-۲۶ (پانویس).

²². R. Descartes, *The Philosophical Writings of Descartes*, eds. J. Cottingham, R. Stoothoff, and D. Murdoch (Cambridge: Cambridge University Press, 1998).

²³. رنه کارت، تأملاتی در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، چاپ نوزدهم (تهران: سمت، ۱۴۰۴).

دیگر، این موضوع با مشاهدات عینی سازگار نیست و اگر گفته شود همان شخص، در اینصورت با استدلال وابستگی «من» به قدرت اندیشه و اندیشیدن در تعارض قرار دارد.

۳-۱-۱. افلاطون و فیلسوفان اسلامی: ترکیب جسم و ذهن

دیدگاه سنتی درباره هویت شخصی، به ویژه در فلسفه افلاطون و فلاسفه اسلامی مانند ابن سینا و ملاصدرا، هویت را مبتنی بر ترکیب جسم و ذهن می‌داند. در این رویکرد، جسم نقش واسطه تجربه و عمل را ایفا می‌کند، در حالی که ذهن مرکز آگاهی، اراده و شخصیت فرد است.^{۲۴} و ^{۲۵} از نظر این متفکران، هویت شخصی محصول تعامل مداوم جسم و ذهن است و مسئولیت اخلاقی فرد نیز از این تعامل ناشی می‌شود. برخلاف رویکرد جان لاک که استمرار ذهنی و حافظه را معیار اصلی هویت شخصی می‌داند، یا دیدگاه دکارت که هویت را مبتنی بر توانایی اندیشیدن می‌داند، این سنت فلسفی هیچ یک از مؤلفه‌های جسم یا ذهن را به تنهایی برای تحقق هویت کافی نمی‌داند. هرگونه تغییر در جسم یا ذهن می‌تواند بر «من» اثر بگذارد.^{۲۶} و ^{۲۷} پیامدهای اخلاقی و کیفری آن را تغییر دهد. این نظریه هرچند با شهود عینی در خصوص ترکیب جسم و ذهن سازگار است با این حال، همان ایراداتی که بر نظرات قبلی وجود دارد در خصوص این نظریه هم می‌تواند مطرح باشد.

هرچند آنگونه که بیان شد رویکرد غالب در میان فلاسفه مسلمان، پذیرش هویت شخص مبتنی بر ترکیب جسم و ذهن است است، با این حال در این خصوص، توجه به دو نکته ضروری است. نخست اینکه، تفکیک بین ذهن و روح، هرچند در ادبیات فلسفه ذهن معاصر موضوعی مهم و پذیرفته شده است، با این حال در بحث در خصوص ترکیب جسم و ذهن نزد برخی فلاسفه اسلامی، باید تا حدی تفکیک بین ذهن و روح را به دیده اغماض نگریست؛ نکته دوم اینکه، در میان فلاسفه مسلمان، و حتی در میان فلاسفه مهم جهان، نخستین شخصی که حرکت در جوهر (به مثابه کُنه و چیزی فراتر از جسم و ذهن) را بیان و بر اثبات آن اقامه دلیل کرد، صدرالمتألهین شیرازی است.^{۲۸} نظریه‌ای که هرچند-تا جایی که در نوشتارهای فارسی بررسی شده- حداقل در حوزه فلسفه کیفر مورد توجه و بررسی قرار نگرفته است، با این حال می‌تواند، حداقل از دیدگاه نظری، پاسخی به چستی «من» باشد (امری که بررسی آن شایسته پژوهشی مستقل است).^{۲۹}

^{۲۴}. Plato, The Republic, trans. C. D. C. Reeve (Indianapolis: Hackett Publishing Company, 1997): 380

^{۲۵}. آیسودا هاشم‌پور و فروغ رحیم‌پور، «هویت فردی و مبانی انسان‌شناختی آن در اندیشه ابن سینا»، فلسفه و کلام اسلامی، ۲۵ (۲) (۱۴۰۱): ۲۱۵-۲۳۶.

^{۲۶}. فروغ السادات رحیم‌پور و مجید یاریان، «تأثیر شناخت «بدن» در نفس‌شناسی ابن سینا (بررسی هشت مسئله از علم النفس سینوی)»، دو فصلنامه علمی-پژوهشی حکمت سینوی (مشکوه النور)، ۲۱ (۵۸) (۱۳۹۶): ۱۰۳-۱۲۲.

^{۲۷}. محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، چاپ سوم (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱).

^{۲۸}. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۹)، بدایه الحکمه، جلد سوم، ترجمه و شرح: علی شیروانی، چاپ شانزدهم، قم، مؤسسه بوستان کتاب، صص ۱۶۴-۱۶۵.

^{۲۹}. هرچند بحث حاضر عمدتاً رویکردی فلسفی دارد و در بررسی دیدگاه فیلسوفان اسلامی نیز بیشتر بر رویکرد فلسفی (و نه کلامی) آنان تمرکز شده است، با این حال توجه به آموزه‌های دینی و به‌ویژه قرآن کریم می‌تواند افق تکمیلی و مهمی برای بحث «هویت شخصی» بگشاید. در این زمینه، آیه ۵۶ سوره مبارکه نساء - «كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» - از این جهت قابل توجه است که مسئله تداوم هویت شخصی را در عین تغییر و جایگزینی مادی مطرح می‌کند. بر اساس این آیه، تغییر پوست به معنای تغییر شخص مسئول نیست؛ بلکه همان شخص، با وجود تغییر در بدن، ادراک عذاب را ادامه می‌دهد. از این منظر، آیه می‌تواند مؤید این تلقی باشد که هویت انسان را نمی‌توان صرفاً به تداوم اجزای مادی بدن فروکاست و باید برای تبیین وحدت شخصی در طول تغییرات جسمانی، به ساحتی فراتر از صرف ماده توجه کرد.

از سوی دیگر، همان‌طور که اجمالاً اشاره شد، این بحث را می‌توان در پیوند با فلسفه اسلامی، به‌ویژه نظریه حرکت جوهری ملاصدرا، بسط داد؛ بدین معنا که انسان در عین برخورداری از وحدت هویتی، در ساحت وجودی و اخلاقی خود پیوسته در معرض تغییر، تکامل یا تنزل است. بنابراین، «من» نه موجودی کاملاً ایستا و نه صرفاً مجموعه‌ای از حالات گذراست، بلکه هویتی است که در طول تغییرات جسمانی، روانی و اخلاقی، وحدت و مسئولیت خود را حفظ می‌کند. این تلقی همچنین می‌تواند مبنایی برای نقد دیدگاه‌های «بی‌من» و تبیین رابطه میان تداوم هویت و مسئولیت اخلاقی باشد؛ زیرا اگر شخص در عین تغییرات تدریجی، همان هویت واحد را حفظ

۱-۲. من در فلسفه معاصر

در فلسفه معاصر، بحث هویت شخصی از سطح جسم و روان به تحلیل دقیق‌تر ساختارهای ذهنی، پیوستگی روانی و پیامدهای اخلاقی و قانونی آن گسترش یافته است. ذیل بحث حاضر، مهم‌ترین رویکردهای این حوزه به همراه دلالت‌های آن‌ها در حوزه فلسفه کیفر بررسی خواهد شد.

۱-۲-۱. درک پارفیت: روابط روانی و پیوستگی ذهنی

درک پارفیت^{۳۰}، یکی از شاخص‌ترین فیلسوفان این حوزه، برای درک تغییرات هویت در طول زمان، این گزاره را مطرح می‌کند: «هر آنچه میان اکنون و آینده رخ دهد، یا من همچنان وجود خواهم داشت یا نه. هر تجربه‌ای که در آینده روی دهد، یا تجربه من خواهد بود یا نخواهد بود»^{۳۱}. در واقع او می‌خواهد موضوع پیوستگی بین حال و گذشته را به تصویر بکشد. از دیدگاه وی، هویت شخصی نه به عنوان هویت عددی مطلق، بلکه بر اساس روابط روانی قابل توجه و پیوستگی ذهنی تعریف می‌شود. از دیدگاه پارفیت، آنچه اهمیت دارد استمرار کامل جسم یا روان نیست، بلکه شدت و کیفیت پیوندهای روانی بین «من گذشته» و «من امروز» است. به این ترتیب، مسئولیت اخلاقی می‌تواند حتی در صورت تغییرات جزئی یا شدید در بدن یا روان فرد همچنان برقرار باشد، مشروط به اینکه پیوندهای روانی میان «من گذشته» و «من امروز» حفظ شوند.^{۳۲} اهمیت نظریه پارفیت آن است که شاید بتوان آن را از نخستین (و شاید نخستین) نظریه‌ای دانست که به صورت مستقیم ارتباط بین «من»، ثبات آن و امکان مسئولیت اخلاقی را مورد توجه قرار داده است. از این منظر، نظریه پارفیت، هویت شخصی («من») را چیزی ورای جسم و ذهن (آن‌گونه که در نظریات کلاسیک ذکر شده)، در نظر می‌گیرد. به باور او، «من» نه ذهن و نه جسم، بلکه پیوندهای روانی بین حال و گذشته است و تا زمانی که این پیوندها وجود دارند «من» امروز همان «من» گذشته خواهد بود.

در نظر گرفتن رویکرد پارفیت در فلسفه کیفر، می‌تواند تحولی بنیادین در مفهوم «فعل اخلاقی» را موجب شود. اگر «من» صرفاً تداوم روابط روانی باشد، آنگاه مسئولیت کیفری نیز نه بر پایه تداوم بدنی یا ثبات ذهن، بلکه بر اساس تداوم روانی و آگاهی اخلاقی استوار می‌شود. از این منظر، شخص تنها زمانی می‌تواند پاسخگوی رفتارهای گذشته خود باشد که میان حالات ذهنی و روانی فعلی او با آگاهی و قصد زمان ارتکاب جرم، نوعی پیوستگی قابل تشخیص وجود داشته باشد. در نتیجه، نظریه پارفیت زمینه‌ای نظری برای بازاندیشی در مفهوم «من» در نظام‌های کیفری فراهم می‌آورد؛ به گونه‌ای که در آن، کیفر باید متوجه همان «شبکه آگاهی و حافظه» باشد، نه صرفاً بدن یا هویت قانونی فرد. چنین برداشتی، پرسش‌های مهمی درباره مسئولیت افرادی با اختلالات حافظه، بیماری‌های روانی یا تغییرات شناختی مطرح می‌سازد و نشان می‌دهد که «هویت اخلاقی» در فلسفه کیفر، امری سیال و وابسته به پیوستگی روانی است نه ثبات وجودی.

۱-۲-۲. هویت شخصی به عنوان تعامل جسم و روان^{۳۳}

کند، انتساب اعمال گذشته و آثار و مسئولیت‌های مترتب بر آنها معنا خواهد داشت. بر این اساس، توجه به قرآن و فلسفه اسلامی می‌تواند بحث حاضر را از یک بررسی صرفاً فلسفی فراتر برده و آن را به گفت‌وگویی میان عقل فلسفی و آموزه‌های وحیانی درباره نسبت «ثبات هویت» و «تغییرپذیری انسان» تبدیل کند.

³⁰. Derek Parfit

³¹. D. Parfit, «Personal identity» The Philosophical Review, 80(1) (1971): 3

³². D. Parfit, Reasons and Persons (Oxford: Oxford University Press, 1984).

³³. Hybrid Theories

در دیدگاه‌های معاصر فلسفه ذهن و اخلاق، نظریه‌های ترکیبی تلاش می‌کنند میان دو رویکرد سنتی استمرار جسمی و استمرار روانی در باب هویت شخصی نوعی سازگاری برقرار کنند. بر اساس این نظریه‌ها، «من» نه صرفاً موجودی فیزیکی است که تداوم بدنی‌اش ملاک بقا باشد، و نه صرفاً ذهنی مستقل که تنها پیوستگی آگاهی یا حافظه آن را شکل دهد؛ بلکه نتیجه تعامل مداوم جسم و روان است.^{۳۴} این نظریه‌ها به مانند آراء افلاطون و فیلسوفان اسلامی، «من» را ترکیبی از جسم و ذهن می‌دانند، با این حال برخلاف رویکردهای کلاسیک (که بیشتر بر جنبه متافیزیکی موضوع تأکید داشتند)، بر این موضوع توجه دارند که جسم به‌منزله بستر زیستی و امکان تجربه، و ذهن به‌عنوان منبع آگاهی، قصد، حافظه و اراده در نظر گرفته می‌شود. هرگونه تغییر چشمگیر در یکی از این دو مؤلفه می‌تواند بر هویت شخصی اثر بگذارد، اما تا زمانی که پیوند معنادار و قابل تشخیصی میان وضعیت بدنی و استمرار روانی فرد برقرار باشد، هویت شخصی او حفظ می‌شود. بر اساس این رویکرد، موضوع کیفر شخصی است که میان وضعیت او در زمان ارتکاب جرم و وضعیت او در زمان اجرای کیفر، نوعی پیوستگی معنادار برقرار باشد. این پیوستگی لزوماً به معنای ثبات کامل جسمانی یا روانی نیست، زیرا چنین ثباتی با واقعیت تغییرپذیری انسان سازگار نیست. مسئله اصلی آن است که آیا، با وجود تغییرات طبیعی و حتی برخی تغییرات عمیق در بدن، آگاهی، حافظه، شخصیت و سایر ویژگی‌های روان‌شناختی، رابطه‌ای کافی میان مراحل مختلف وجود شخص باقی می‌ماند که بتوان فعل گذشته را همچنان به شخص حاضر منتسب کرد یا خیر.

به رغم وجود برخی مشابهت‌ها بین این دیدگاه با نظریه‌های لاک و رید، باید بین این رویکرد و نظریه‌های مذکور قائل به تمایز شد. در حالی که لاک با محور قرار دادن آگاهی و امتداد آن به رفتار و افکار گذشته، رابطه روان‌شناختی میان شخص حاضر و فاعل گذشته را برای هویت شخصی اساسی دانسته و رید با طرح مثال «افسر دلیر»، نشان داده که نمی‌توان حافظه را معیار سازنده هویت شخصی دانست، نظریه حاضر، ضمن استفاده از نقد رید نسبت به حافظه‌محوری، فرض وجود یک شخص ثابت و مستقل از تحولات جسمانی و روانی را به عنوان راه‌حل پیشنهادی برای حل مسئله استمرار هویت شخصی نمی‌پذیرد. به دیگر سخن، در این رویکرد، استمرار جسمانی و روانی را به عنوان دو شرط مستقل و مطلق هویت شخصی، بلکه به‌عنوان مجموعه‌ای از روابطی مورد توجه قرار می‌گیرند که می‌توانند پیوستگی شخصی را در طول زمان توضیح دهند. بر این اساس، در این رویکرد، استمرار هویت شخصی نه بر ثبات مطلق جسم یا روان، بلکه بر پیوستگی میان مراحل مختلف وجود فرد استوار است. بدن، حافظه، آگاهی، شخصیت و سایر ویژگی‌های روان‌شناختی می‌توانند در تعیین میزان این پیوستگی مؤثر باشند، بدون آنکه هیچ‌یک به‌تنهایی معیار قطعی هویت تلقی شوند. بنابراین، تغییرات جسمانی یا روانی، از جمله فراموشی یا تحول در باورها، لزوماً موجب زوال هویت و سقوط مسئولیت کیفری نمی‌شود؛ مگر آنکه این تغییرات، پیوند لازم میان فاعل گذشته و شخص حاضر را به‌طور اساسی از میان ببرند. بر این اساس، طبق این دیدگاه، مسئله اصلی در انتساب مسئولیت کیفری، ثبات هویت شخصی نیست، بلکه وجود میزان کافی از پیوستگی میان مرتکب جرم و شخص موضوع کیفر است.

۳-۲-۱. نظریه بی‌من^{۳۵}

از جمله معروفترین نظریه‌های معاصر در خصوص هویت شخصی (و در واقع در خصوص انکار هویت شخصی)، نظریه «بی‌من» از جیمز گایلز^{۳۶} است. از نظر گایلز، مسئله هویت شخصی، اغلب با این پرسش مطرح می‌شود که چرا افراد در

^{۳۴}. KR Olson, AC Key و NR Eaton, «Gender cognition in transgender children,» Psychol Sci 26, no. 4 (2015): 467-474, <https://doi.org/10.1177/0956797614568156>.

^{۳۵}. No-Self

طول زمان هویت خود را حفظ می‌کنند، و طبیعتاً این پرسش، این گزاره که افراد واقعاً دارای هویت هستند را مفروض می‌گیرد، در حالی که در واقع این چنین نیست.^{۳۸} از دیدگاه این نظریه، «من» مجموعه‌ای از حالات روانی، تجربیات گذرا و ساخت‌های شناختی است که به صورت موقت و متغیر جریان می‌یابد. «من» یک ساختار ثابت و پایدار نیست که در طول زمان، بدون تغییر (یا با تغییرات جزئی) باقی بماند. این دیدگاه می‌تواند مفهوم مسئولیت اخلاقی و فلسفه کیفر سنتی را به چالش بکشد، زیرا اگر «من» پایدار نباشد، نسبت دادن رفتارهای گذشته به «من امروز» به سختی توجیه‌پذیر می‌شود. از منظر فلسفه کیفر، این رویکرد پیامدهای مهمی برای مفهوم مسئولیت اخلاقی و کیفری دارد. اگر «من» یک هویت ثابت و یکپارچه نباشد، آنگاه انتساب رفتارهای گذشته به «من» فعلی نمی‌تواند صرفاً بر مبنای یک هویت عددی و پایدار انجام شود، بلکه باید بر اساس پیوستگی روانی، قصد و آگاهی فرد از کنش‌ها شکل گیرد. به عبارت دیگر، شخص، تنها زمانی می‌تواند مسئول اعمال گذشته خود دانسته شود که میان وضعیت ذهنی و روانی فعلی او با قصد و آگاهی زمان ارتکاب جرم ارتباط معنادار و قابل تشخیص وجود داشته باشد.

با این حال، گرچه پرسش در این خصوص که «اگر پیوند معنادار میان وضعیت ذهنی فعلی فرد با قصد و آگاهی زمان ارتکاب جرم برقرار نشود، آیا فرد فاقد مسئولیت کیفری است و چرا نباید وضعیت روانی در زمان ارتکاب جرم را ملاک اصلی قرار داد» (به ویژه هنگامی که وضعیت فعلی ممکن است جنون باشد در حالی که در زمان ارتکاب جرم، سلامت روانی حاکم بوده)، شایسته تأمل عمیق است، باید تأکید کرد که نظریه «بی‌من» و رویکردهای مبتنی بر پیوستگی روانی، دقیقاً وضعیت ذهنی و روانی فرد در لحظه ارتکاب جرم را به عنوان مبنای اصلی مسئولیت کیفری قرار می‌دهند و نه وضعیت فعلی او را. در این دیدگاه، مسئولیت کیفری نه بر پایه یک «من» ثابت و عددی، بلکه بر اساس وجود قصد، آگاهی و قابلیت انتساب اخلاقی در زمان وقوع فعل مجرمانه استوار است؛ بنابراین، اگر در زمان جرم، فرد از سلامت روانی برخوردار بوده و با آگاهی و اراده، رفتار مجرمانه را مرتکب شده، حتی اگر بعداً به دلیل جنون یا تغییرات شدید روانی، پیوند روانی با آن عمل گسسته شود، مسئولیت کیفری همچنان پابرجا خواهد ماند، زیرا ملاک، وضعیت روانی در لحظه ارتکاب است و نه در زمان دادرسی یا اجرای کیفر.^{۳۹}

۲. پیامدهای تغییرپذیری «من» در فلسفه کیفر

اگر «من» را ثابت بدانیم، می‌توانیم با پذیرش رویکرد مکافات‌گرایی و «عدالت مطلق» کیفر اشخاص را به سادگی توجیه نماییم. با این حال دانستیم که «من» متغیر است و این تغییر، توجیه کیفر را نه تنها دشوار ساخته، بلکه چالش‌های نظری و فلسفی مهمی را نیز موجب می‌شود. به عنوان مثال، اگر فرض نماییم که ذهن شخص بنا به حادثه یا علتی دوپاره شود، یعنی بخشی از رفتارهای او با یک قسمت از ذهن و برخی دیگر از رفتارها با بخش دیگر ذهن مدیریت شوند و خاطرات و باورهای مجزایی در هر یک از این دو بخش جای گیرند، تشخیص اینکه کدام بخش، همان «من» است، دشوار و شاید غیرممکن باشد. به علاوه، این تغییرپذیری می‌تواند پرسش‌های زیر را مطرح سازد:

³⁶. James Giles

^{۳۷}. ذیل بحث حاضر، می‌بایست بین تقریر حاضر از «بی‌من» با برخی دیدگاه‌های موجود در فلسفه رمانتیسم، نظیر دیدگاه شوپنهاور در خصوص سلب کلی اراده تفکیک قائل شد. رویکرد اخیر مبتنی بر نظریه‌های وجودی و عرفانی است و خارج از موضوع بحث حاضر است. در این خصوص ر.ک: فروغی، محمدعلی (۱۳۹۸)، سیر حکمت در اروپا، چاپ یازدهم، تهران، نشر زوآر، صص ۵۵۶-۵۵۷.

³⁸. J. Giles, «The no-self theory: Hume, Buddhism, and personal identity», *Philosophy East and West*, 43(2) (1993): 175-200, <https://doi.org/10.2307/1399612>.

³⁹. Fischer, John Martin & Ravizza, Mark (1998). *Responsibility and Control: A Theory of Moral Responsibility*. New York: Cambridge University Press. Edited by Mark Ravizza.

- اگر «من امروز» دگرگون شده باشد، چگونه می‌توان مسئولیت رفتارهای گذشته را به او نسبت داد؟
- آیا پیوند روانی کافی برای پابرجا نگه داشتن مسئولیت وجود دارد؟
- چگونه فلسفه کیفر می‌تواند هم عدالت تنبیهی و هم بازسازی اخلاقی را لحاظ کند؟
- آیا مجازات باید به «من گذشته» نسبت داده شود یا «من امروز»؟
- چگونه می‌توان بین استحقاق تحمل کیفر و تغییرات روانی و جسمانی تعادل برقرار کرد؟
- آیا قانون باید با در نظر گرفتن مواردی نظیر کاهش شدت کیفر یا استفاده از رویکردهای اصلاح و بازپروری، رویکردی منعطف‌تر در خصوص محکومان اتخاذ نماید؟

این پرسش‌ها به روشنی نشان می‌دهند تغییرپذیری «من» حاوی چالش بنیادی برای فلسفه کیفر است. اگر «من امروز» به لحاظ روانی و ذهنی دگرگون شده باشد، مبنای سنتی استحقاق کیفر که بر استمرار هویت و ثبات اخلاقی شخص استوار است، با مشکل جدی مواجه می‌شود. به عبارت دیگر، وقتی نمی‌توان به طور قاطع تشخیص داد که «من امروز» همان فردی است که در گذشته مرتکب جرم شده است، توجیه کیفر به شکلی مستقیم و ساده امکان‌پذیر نیست و نیازمند بازاندیشی در معیارهای انتساب مسئولیت اخلاقی و کیفری است.

همچنین، تغییرپذیری «من» پرسش‌هایی مهمی در خصوص عدالت و بازپروری ایجاد نمی‌نماید: آیا با احراز تغییرپذیری «من»، می‌توان ضرورتی برای اعمال اقدامات اصلاحی و بازپرورانه قائل شد؟ اگر هویت شخص واقعاً تغییر کرده باشد، آیا اساساً اعمال کیفر، ولو با توجیهاتی نظیر لزوم حفظ نظم جامعه و مدیریت جرم و ... منطقی خواهند بود؟

از این‌رو، به نظر می‌رسد تغییرپذیری «من» نه تنها مسئله انتساب مسئولیت کیفری را پیچیده می‌کند، بلکه مبنای سنتی توجیه کیفر را نیز با پرسشی اساسی مواجه می‌سازد. اگر شخص موضوع کیفر در زمان اجرای آن از حیث ذهنی، روانی و اخلاقی با شخص مرتکب در زمان وقوع جرم تفاوت قابل توجهی یافته باشد، آیا همچنان می‌توان همان میزان از سرزنش و کیفر را بر او وارد کرد؟ پاسخ به این پرسش مستلزم آن است که میان استمرار هویت شخصی، استمرار مسئولیت و استمرار استحقاق تحمل کیفر تفکیک قائل شویم؛ زیرا ممکن است شخص همچنان همان فرد تلقی شود، اما میزان استحقاق او برای تحمل کیفر، با توجه به دگرگونی‌های بعدی، موضوعی مستقل برای ارزیابی باشد. بر این اساس، تغییر «من» لزوماً کیفر را منتفی نمی‌کند، اما می‌تواند مبنایی برای بازنگری در شدت، نوع و هدف آن فراهم آورد و نشان دهد که توجیه کیفر باید علاوه بر رفتار گذشته، به رابطه میان مرتکب گذشته و شخص حاضر نیز توجه داشته باشد.

۳. توجیه کیفر بر مبنای تغییرپذیری من و چالش‌های آن

برآیند نظریه‌ها و رویکردهای مطرح شده در حوزه هویت شخصی این است که جوهره «من» چه جسم باشد، چه ذهن، چه ترکیبی از این دو و حتی چیز دیگر، باز هم این مسئله وجود دارد که با توجه به تغییرپذیری «من» در طول زمان، چگونه می‌توان فردی که سال‌ها قبل مرتکب جرم شده را کیفر داد. تلاش برای بهره‌گیری از نظریه‌های کیفر نیز نمی‌توان مفید باشد چرا که این نظریه‌ها به جای توجه به «هویت شخصی»، بر موضوعات دیگر نظیر «عدالت»، «نفع جامعه»، «ارائه پیام

به جامعه» و ... تمرکز داشته، به ماهیت وجودی «من» توجه نداشته‌اند.^{۴۰} طبیعی است که با انتخاب هر یک از دیدگاه‌ها در خصوص ماهیت «من» (جسم، ذهن، هر دو، یا چیزی غیر از این‌ها)، رویکردها به کیفر تفاوت خواهد کرد، ولی آنچه که مهم است و در ادامه بدان خواهیم پرداخت، امکان توجیه کیفر دادن شخصی است که در گذشته مرتکب بزه شده است. به هر روی از این موضوع نمی‌توان غافل شد که اگر نتوان چنین شخصی را کیفر داد، هر بزهکاری می‌تواند با استناد به تغییرپذیری هویت شخصی خود، مدعی تغییر خود شده، تحمیل کیفر بر خود را ناعادلانه ببیند. از اینرو ضروری است که با استفاده از رویکردهای فلسفی در خصوص هویت شخصی، بتوانیم امکان تحمیل کیفر بر چنین شخصی را از نظر منطقی توجیه نماییم. چه اینکه شهود متعارف نیز این گزاره را تأیید می‌کند که به هر حال شخصی که سال‌ها قبل مرتکب جرم شده در زمان حال نیز همان شخص است ولو اینکه چیزی در او تغییر کرده باشد. از اینرو در ادامه تلاش خواهد شد تا برخی از مبانی فلسفی برای توجیه کیفر در این حوزه ارائه شوند.^{۴۱}

۱-۳. استمرار نسبی هویت

استمرار نسبی هویت را می‌توان به عنوان نخستین مبنا برای تحمیل کیفر بر «من» امروز در نظر گرفت. برای انتساب مسئولیت کیفری به «من» امروز به دلیل رفتار «من» گذشته، لازم است که بین این دو نوعی استمرار نسبی هویتی را شناسایی نمود. این استمرار می‌تواند روانی، جسمانی و یا ترکیبی از هر دو باشد. از اینرو می‌توان تداوم نسبی هویت شخصی را مبنای انتساب رفتارهای گذشته به فرد دانست و حتی در صورتی که تغییرات جزئی در ذهن یا بدن رخ داده باشد، مسئولیت رفتارهای گذشته قابل انتساب به آن شخص خواهند بود.^{۴۲} این استمرار نسبی، امکان تحمیل کیفر را فراهم کرده، زمینه‌ای برای توجیه عقلانی آن مهیا می‌نماید. نکته مهم در خصوص این استمرار، مطابقت آن با شهود عرفی از هویت شخص است. به علاوه هر کسی در ذات خود می‌داند که خودش همان کسی است که در گذشته مرتکب بزه شده و می‌پذیرد که ارتکاب بزه توسط خود او صورت پذیرفته است.

۲-۳. مسئولیت درجه‌ای

هر چه پیوند بین «من گذشته» و «من امروز» ضعیف‌تر باشد، مسئولیت فرد نیز می‌تواند کاهش یافته، به صورت درجه‌ای اعمال شود. طبق این درجه‌بندی، میزان این پیوند می‌تواند بر شدت، نوع یا مدت کیفر اثرگذار باشد و عدالت کیفری را با

^{۴۰}. البته در این خصوص باید توجه داشت که در واقع، تحلیل کیفر ناگزیر با مفاهیم هنجاری‌ای همچون عدالت، حق، مصلحت و ارزش نیز پیوند می‌یابد؛ مفاهیمی که روشن‌سازی مبانی و حدود آن‌ها، برای پرهیز از تعارض در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری حقوقی ضروری است (در این خصوص، ر.ک: راسخ، محمد (۱۴۰۴)، حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش (۱)، چاپ پنجم، تهران، نشر نی).

^{۴۱}. با این حال، گرچه این پرسش که آیا صحیح است کیفر را صرفاً از دریچه ذهن فاعل و تغییرات روانی او بررسی کنیم و آیا چنین روشی در عمل امکان‌پذیر است، شایسته تأمل است، باید خاطر نشان ساخت که این رویکرد نه به معنای نادیده گرفتن جنبه‌های عینی و اجتماعی عدالت کیفری، بلکه به عنوان مکملی برای درک دقیق‌تر مسئولیت اخلاقی و حقوقی پیشنهاد می‌شود؛ زیرا تغییرات روانی و هویتی فرد، اغلب از طریق ابزارهای علمی و قضایی معتبر مانند ارزیابی‌های روان‌شناختی ساخت‌یافته، گزارش‌های پزشکی قانونی، آزمون‌های شناختی و شهادت کارشناسان قابل احراز و اندازه‌گیری هستند و در بسیاری از نظام‌های حقوقی معاصر (از جمله در موارد مسئولیت کاهش‌یافته یا جنون) به طور عملی اعمال می‌شوند. این روش، عدالت را از حالت انتزاعی به عملی تبدیل می‌کند و بدون آنکه امکان‌پذیری اجرایی کیفر را مخدوش سازد، اجازه می‌دهد تا کیفر با واقعیت انسانی فاعل (به جای یک «من» ایدئال و ثابت) هماهنگ شود؛ بنابراین، بررسی تغییرات روانی نه تنها ممکن، بلکه ضروری است تا از اعمال کیفر ناعادلانه بر فردی که به طور بنیادین دگرگون شده، جلوگیری نماید و همزمان، اصل مسئولیت و بازدارندگی اجتماعی را حفظ نماید.

^{۴۲}. A. Loughnan, «Asking (Different) Responsibility Questions: Responsibility and Non-Responsibility in Criminal Law» Bergen Journal of Criminal Law & Criminal Justice, 4(1) (2016): 24-46.

تغییرات هویتی شخص هماهنگ سازد.^{۴۳} به عنوان مثال، در مواردی که بخشی از حافظه یا انگیزه‌های فرد تغییر کرده باشد، کیفر می‌تواند کاهش یابد یا به شکل اصلاحی طراحی شود تا با سطح واقعی مسئولیت اخلاقی فرد سازگار باشد. شاید بتوان نمونه‌ای از مسئولیت درجه‌ای را در نهاد «توبه» مشاهده نمود. به عنوان مثال مقنن ایران در بسیاری از موارد احراز توبه را موجبی برای سقوط یا تخفیف کیفر دانسته است.^{۴۴} پذیرش مسئولیت درجه‌ای در این حالت می‌تواند با تغییرپذیری «من» بزهکار توجیه شود: «من» گذشته که بزهکار بود، با انجام توبه واقعی، به «من» دیگری تبدیل شده و بنابراین مجازات او دیگر توجیهی ندارد. نکته مهم در این خصوص این است که با احراز تغییر «من» به دلیل توبه، سقوط کیفر ضروری است،^{۴۵} و این ضرورت نشان می‌دهد که مقنن نیز (ولو به صورت ناخواسته) پذیرفته است که اولاً امکان تغییر «من» به طور کامل ممکن است به طوری که «من» امروز به طور کامل با «من» دیروز متفاوت باشد؛ و ثانیاً با احراز تغییر در «من»، اعمال کیفر فاقد توجیه و سقوط کیفر ضروری است.^{۴۶} همچنین، می‌توان نظریه حرکت جوهری را به عنوان زیربنا و مبنای فلسفی امکان تغییر واقعی در «من» دانست.

۳-۳. معیارهای هویت قانونی

توجیه منطقی (و نه الزاماً فلسفی) دیگر برای کاربست کیفر، بر توجه به ملاحظات عملی اعمال کیفر متمرکز است. قوانین کیفری معمولاً بر استمرار عملی و حقوقی فرد، و نه بر تحلیل فلسفی کامل هویت شخصی تکیه دارند. بنابراین حتی در صورت تغییرات روانی یا جسمی، فرد زنده و قابل شناسایی می‌تواند مسئول اعمال گذشته تلقی شود.^{۴۷} این معیار عملی، عدالت کیفری را با واقعیت اجتماعی و حقوقی هماهنگ می‌سازد و امکان اجرای کیفر را بدون نیاز به اثبات کامل ثبات فلسفی «من» فراهم می‌کند. به علاوه استفاده از این معیار از منظر نظم‌بخشی به جامعه و امکان مدیریت و کنترل رفتارهای مجرمانه قابل توجه است. با این حال نمی‌توان انکار کرد که این استدلال بیش از آنکه فلسفی باشد، دارای مبنای کارکردی-مدیریتی است.

۳-۴. محدودیت‌های زمانی

^{۴۳}. M. E. Diamantis, «Limiting Identity in Criminal Law» Boston College Law Review, 60(1) (2019): 2011-2090.

^{۴۴}. مطابق مواد ۱۱۴ و ۱۱۵ قانون مجازات اسلامی، در جرایم موجب حد با حصول برخی از شرایط، توبه موجب سقوط حد می‌شود؛ در جرایم تعزیری درجه یک تا پنج توبه می‌تواند باعث تخفیف در کیفر و در جرایم تعزیری درجه شش تا هشت می‌تواند موجب سقوط کیفر شود.

^{۴۵}. ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی چنین اشعار داشته: «در جرایم موجب حد به استثنای قذف و محاربه هرگاه متهم قبل از اثبات جرم، توبه کند و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، حد از او ساقط می‌گردد...»؛ همینطور ماده ۱۱۵ این قانون بیان داشته است که «در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت چنانچه مرتکب توبه نماید و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، مجازات ساقط می‌شود...».

^{۴۶}. باید تأکید کرد که مثال توبه در این بحث صرفاً به عنوان نمونه‌ای از مسئولیت درجه‌ای در حقوق ایران (که برای برخی جرایم تعزیری درجه ۶ تا ۸ منجر به سقوط کیفر و برای درجه ۱ تا ۵ به تخفیف می‌شود) آورده شده و نه به عنوان الگویی فراگیر برای همه جرایم؛ در واقع، مفهوم مسئولیت درجه‌ای می‌تواند از طریق ارزیابی‌های روان‌شناختی و قضایی مستقل از توبه، مانند بررسی تغییرات شخصیت یا انگیزه‌های بزهکار در ارتکاب جرم، اعمال شود تا عدالت کیفری را بدون خطر کمال‌گرایی افراطی و با تمرکز بر شواهد عینی تغییر هویت، تعدیل نماید. این رویکرد نه تنها از سوءتعبیرهای شبیه به شستشوی مغزی دوری می‌جوید، بلکه بر پایه اصول منطقی و حقوقی، مانند تأکید بر ندامت واقعی و اصلاح محرز (ماده ۱۱۴ و ۱۱۵)، عدالت را با واقعیت تغییرات انسانی هماهنگ می‌سازد.

^{۴۷}. Diamantis, *op. cit.*, 2019.

وجود برخی مواعد زمانی و مهلت‌های قانونی^{۴۸} برای پیگیری جرم ارتكابی و شمول مقررات مرور زمان بر جرم ارتكابی در صورت عدم پیگیری در این مواعد، می‌تواند با فلسفه تغییرپذیری «من» توجیه شود. در غالب نظام‌های حقوقی (و از جمله در قوانین ایران)، این قاعده پذیرفته شده است که در برخی از جرایم، با گذشت مدت زمانی خاص، امکان شکایت، تعقیب، صدور حکم و اجرای کیفر ممتنع شده و شخصی که سابقاً مرتکب بزه شده دیگر قابل کیفر دادن نیست. این موضوع را می‌توان اینگونه توجیه کرد که اگر زمان زیادی گذشته و پیوند روانی یا اخلاقی با «من گذشته» ضعیف شده باشد، ادامه تعقیب قانونی می‌تواند ناعادلانه باشد.^{۴۹} این ابزار قانونی نشان می‌دهد که فلسفه کیفر باید با تغییرات هویتی فرد در طول زمان سازگار شود و عدالت صرفاً در کوتاه‌مدت اعمال نشود.

۵-۳. موارد خاص روانی

پذیرش تأثیر برخی حالات روانی خاص بر اشخاص و عدم کیفر آن‌ها به دلیل عارض شدن این شرایط، موضوع دیگری است که می‌تواند بین تغییرپذیری «من» و کیفردهی توجیه منطقی برقرار نماید. در شرایطی که فرد دچار اختلالات روانی شدید، بیماری‌های حافظه یا تغییرات شناختی شود، پیوند با «من گذشته» می‌تواند تضعیف گردد. در چنین مواردی، عدالت کیفری می‌تواند حکم به کاهش یا سقوط کیفر دهد، زیرا مسئولیت اخلاقی کامل، ممکن است تضعیف شده باشد.^{۵۰} این موضوع می‌تواند نشان دهد که «من» بنا به دلایلی قابل تغییر است و با تغییر «من» کیفر هم می‌تواند اجراء نشود (و البته در مواردی نیز اجراء شود). به علاوه این موضوع بیان می‌کند که هم «من» می‌تواند سیال باشد و هم کیفر. اینگونه نیست که «من» ثابت و «کیفر» انعطاف‌پذیر باشد (و یا برعکس)، بلکه سیالیت و انعطاف‌پذیری هر یک می‌تواند، حسب شرایط و مقتضیات موضوع، توجیهی برای کیفردهی یا عدم کیفردهی باشد. مثال دیگر برای این موضوع را، البته با اندکی اغماض، می‌توان در نهاد «مسئولیت کاهش‌یافته»^{۵۱} مشاهده کرد که در آن شرایط روانی خاص مرتکب موجب تعدیل کیفر می‌شود.^{۵۲}

ذیل بحث حاضر، توجه به این موضوع ضروری است که هرچند توجه به موارد خاص روانی می‌تواند به عنوان مثالی برای توجیه منطقی تغییرپذیری «من»، به مثابه عاملی برای تأثیرگذاری در میزان و شدت کیفر مؤثر باشد، با این حال می‌بایست میان هویت شخصی و ظرفیت مسئولیت کیفری قائل به تفکیک شد، زیرا اختلال روانی، فقدان حافظه یا تغییرات شناختی لزوماً به معنای گسست هویت شخصی نیستند، بلکه ممکن است صرفاً بر میزان قابلیت سرزنش و استحقاق کیفر اثرگذار باشند.^{۵۳} از این رو، باید میان عدم یادآوری عمل، کاهش ظرفیت مسئولیت و زوال هویت شخصی تمایز نهاد، چراکه هر یک پیامد متفاوتی برای مسئولیت کیفری دارد. در نتیجه، تغییرات روانی به‌خودی‌خود موجب سقوط مسئولیت یا تغییر کیفر نمی‌شوند، بلکه باید با توجه به تأثیر آن‌ها بر انتساب فعل، قابلیت سرزنش و استحقاق کیفر ارزیابی شوند.

۶-۳. تمرکز بر آثار جرم

^{۴۸}. Statutes of Limitations

^{۴۹}. Loughnan, *op. cit.*, 2016

^{۵۰}. Diamantis, *op. cit.*, 2019.

^{۵۱}. Diminished Responsibility

^{۵۲}. در این خصوص ر.ک: میرسعیدی، سیدمنصور و غلامی، نبی‌اله (۱۳۹۷)، اختلال شخصیت دو قطبی از منظر حدود مسئولیت کیفری، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، سال ششم، شماره بیست و دوم، صص ۹-۳۹

^{۵۳}. در این خصوص، ر.ک: عباسی، محمود، و غلامی، نبی‌اله. (۱۳۹۶). تحلیل فقهی - حقوقی اجرای حد بر محکوم علیه بعد از عروض جنون. فقه پزشکی، ۹(۳۰-۳۱)، ۷۷-۹۰.

یکی از ملاحظات مهم در توجیه پاسخ کیفری، باقی ماندن آثار جرم پس از ارتکاب آن است. آثار جرم ارتکاب یافته ممکن است در قالب تأثیرات مادی، روانی، اجتماعی و اخلاقی آن در جامعه و در زندگی بزه دیده و دیگران استمرار یابد. از این رو، حتی اگر «من امروز» در مقایسه با «من گذشته» دستخوش تغییرات قابل توجهی شده باشد، آثار ناشی از رفتار مجرمانه همچنان می تواند نیازمند پاسخ باشد.^{۵۴} کیفر در این معنا می تواند کارکردهایی همچون اعلام محکومیت اخلاقی و اجتماعی رفتار مجرمانه، حمایت از نظم عمومی، بازدارندگی و در مواردی اصلاح مرتکب داشته باشد.^{۵۵} بنابراین، تغییرات شخصی مرتکب به خودی خود آثار جرم و ضرورت پاسخ به آن را از میان نمی برد.

با این حال، باید توجه داشت که هرچند آثار باقی مانده از جرم می تواند ضرورت استمرار پاسخ کیفری را توضیح دهند، اما جایگزین شرط انتساب مسئولیت به شخص حاضر نمی شوند. بنابراین، نخست باید استمرار کافی هویت میان فاعل گذشته و شخص موضوع کیفر احراز شود و سپس آثار جرم در توجیه پاسخ کیفری مورد توجه قرار گیرد. زیرا صرف باقی ماندن آثار جرم، بدون وجود پیوند لازم با مرتکب، برای توجیه کیفر کافی نیست. از این منظر، استمرار هویت شخصی نه مبنای توجیه کیفر، بلکه یکی از شروط مقدماتی انتساب مسئولیت است. بنابراین، اگر پیوستگی میان فاعل گذشته و شخص حاضر همچنان در حد لازم وجود داشته باشد، آثار باقی مانده جرم می تواند در توجیه اعمال کیفر بر اساس مبانی هنجاری مربوط مؤثر باشد؛ اما اگر این پیوستگی به طور بنیادین تضعیف شده باشد، صرف باقی ماندن آثار جرم برای انتساب کیفر به شخص حاضر کفایت نخواهد کرد.

التهایه و به عنوان نکته پایانی بحث حاضر، باید توجه داشت که اگرچه رویکرد توجیه کیفر بر مبنای تغییرپذیری «من» ممکن است با چالش هایی همچون خطر نسبیّت گرایی اخلاقی و حقوقی، تعارض با شهود عرفی و اقتضائات بازدارندگی اجتماعی، و ابهام در مرز تغییرات معتبر هویتی مواجه باشد، باید اذعان داشت که این چالش ها اغلب جنبه ای نظری و فلسفی دارند و بررسی دقیق تأثیر عملی آن ها بر نظام عدالت کیفری، نیازمند پژوهش های جداگانه و تجربی است؛ پژوهش هایی که بتوانند با تحلیل داده های قضایی، روان شناختی و جامعه شناختی، میزان واقعی این مخاطرات را سنجیده و راهکارهای عملی برای تعدیل یا رفع آن ها پیشنهاد نمایند. بنابراین، این نگرانی ها، هرچند شایسته توجه، نمی توانند به تنهایی اعتبار کلی رویکرد را نفی کنند و بحث حاضر را از تمرکز بر مبانی فلسفی آن منحرف سازند.^{۵۶}

^{۵۴}. البته باید میان این بحث و نظریه های فایده گرایی در حوزه جرم انگاری تفکیک قائل شد. در ادبیات فلسفه جرم انگاری، فایده گرایی می تواند به عنوان مبنایی برای توجیه مداخله کیفری دولت و تعیین حدود رفتارهایی که باید جرم انگاری شوند، مطرح شود؛ حال آنکه بحث حاضر ناظر به مرحله ای پس از تحقق جرم و مربوط به توجیه اعمال پاسخ کیفری نسبت به شخص مرتکب است. بنابراین، هرچند هر دو بحث ممکن است از ملاحظات پیامد گرایی و فایده گرایی بهره گیرند، پرسش های هنجاری آنها یکسان نیست: در جرم انگاری، مسئله اصلی توجیه اصل و حدود مداخله کیفری دولت نسبت به یک رفتار است، در حالی که در اینجا مسئله، توجیه پاسخ کیفری نسبت به شخصی است که رفتار مجرمانه پیش تر از او سر زده و آثار آن همچنان باقی است.

در این خصوص، ر.ک: فرح بخش، مجتبی (۱۳۹۲)، جرم انگاری فایده گرایی، تهران، میزان.

^{۵۵}. Loughnan, *op. cit.*, 2016

^{۵۶}. پذیرش رویکرد توجیه کیفر بر مبنای تغییرپذیری «من»، می تواند تأثیرات عمیقی بر مقنن و مقام قضایی داشته باشد؛ برای مقنن، این پذیرش به معنای لزوم بازنگری بنیادین در ساختار قوانین کیفری است تا انعطاف پذیری بیشتری در تعیین جرایم، مجازات ها و نهادهایی مانند مرور زمان، توبه، مسئولیت کاهش یافته یا ارزیابی های روانی پیش بینی شود، به گونه ای که تغییرات هویتی (روانی یا جسمانی) فرد در استحقاق کیفر لحاظ گردد و قوانین از حالت ثابت و مکانیکی به سمت مقرراتی انسانی تر، فلسفی و مبتنی بر واقعیت پویای هویت انسانی حرکت کنند، هرچند این امر چالش هایی مانند افزایش پیچیدگی حقوقی، خطر سوءاستفاده از ادعای تغییر هویت و نیاز به تعادل میان عدالت اجتماعی و فردی را به همراه خواهد داشت؛ در مقابل، برای مقام قضایی (دادرس)، این رویکرد تأثیر مستقیم و عملی بر فرایند دادرسی، احراز مسئولیت و صدور حکم می گذارد، زیرا دادرس ملزم می شود تغییرات هویتی متهم را از طریق ابزارهای علمی معتبر مانند گزارش های روان شناختی ساخت یافته، آزمون های شناختی و نظر کارشناسان ارزیابی کند و مسئولیت را به صورت درجه ای اعمال نماید- مانند کاهش شدت یا تغییر نوع مجازات در موارد تضعیف

نتیجه‌گیری

مسئله‌ای اصلی پژوهش حاضر، نه امکان یا امتناع تغییرپذیری انسان در طول زمان، و نه توجیه یا عدم توجیه کیفر بر این مبنا، بلکه تعیین جایگاه استمرار هویت شخصی در ساختار توجیه مسئولیت و کیفر است. از اینرو، هر نظریه‌ای درباره کیفر، پیش از آنکه بتواند درباره استحقاق، بازدارندگی، اصلاح، بازپروری یا سایر اهداف کیفر داوری کند، ناگزیر با یک پیش‌فرض مقدماتی مواجه است: شخصی که اکنون موضوع کیفر قرار می‌گیرد باید به نحوی قابل دفاع، همان فاعلی باشد که رفتار مجرمانه را در گذشته انجام داده است. بنابراین، مسئله هویت شخصی نه موضوعی هم‌ارز نظریه‌های توجیه کیفر، بلکه شرط امکان کاربرد آن نظریه‌ها نسبت به یک شخص معین در طول زمان است. موارد ذیل را می‌توان به عنوان نتایج حاصل از پژوهش حاضر بیان نمود:

نخست. ثبات هویت شخصی را نباید با مبنای توجیه کیفر خلط نمود. نه تغییرپذیری «من» فی‌نفسه موجب سقوط کیفر است و نه ثبات آن فی‌نفسه کیفر را توجیه می‌نماید. نظریه‌های مکافات‌گرایانه و پیامدگرایانه همچنان باید مبنای هنجاری خود را مستقلاً توجیه کنند. مسئله هویت شخصی، پرسش بنیادین پیشینی را فراروی این نظریه‌ها (و هر نظریه محتمل دیگر در حوزه کیفردهی) قرار می‌دهد: آیا شخصی که قرار است کیفر بر او اعمال شود، به اندازه‌ای با فاعل گذشته پیوستگی دارد که بتوان مسئولیت رفتار گذشته را به او منتسب کرد؟ از این حیث، استمرار هویت را باید شرطی مفهومی برای انتساب، و دلیلی مستقل برای سزاواری یا ضرورت کیفر دانست.

دوم. بررسی نظریه‌های مختلف هویت شخصی نشان می‌دهد هیچ‌یک از معیارهای ساده و تک‌بعدی، از جمله استمرار صرف جسمانی، حافظه یا آگاهی، به‌تنهایی نمی‌تواند پاسخی متقن، جامع و مانع را برای لزوم احراز استمرار هویت برای اعمال مسئولیت کیفری فراهم نماید. تغییرات جسمانی و روانی بخشی اجتناب‌ناپذیر از زندگی انسان هستند و نمی‌توان هر تغییر را مساوی با گسست هویت دانست. در عین حال، فرض وجود یک «خود» کاملاً ثابت و مستقل از این تغییرات نیز صرفاً مسئله را از سطح تحلیل به سطح یک پیش‌فرض متافیزیکی منتقل می‌کند. نقد رید بر معیار حافظه نیز نشان می‌دهد که فقدان یادآوری یک رفتار، لزوماً به معنای فقدان هویت شخصی و در نتیجه زوال مسئولیت نیست. بنابراین، یافته اصلی پژوهش در این بخش، لزوم گذار از دوگانه «ثبات کامل/گسست کامل» و توجه به مفهوم پیوستگی است. بر همین اساس، پژوهش حاضر از نوعی استمرار نسبی و چندبعدی دفاع می‌کند که در آن پیوندهای جسمانی، روان‌شناختی و علی، در کنار یکدیگر، در تعیین رابطه میان فاعل گذشته و شخص حاضر مورد توجه قرار می‌گیرند. با این وجود، این رویکرد به معنای جمع ریاضی چند معیار یا تعیین یک آستانه عددی برای هویت نیست؛ بلکه بر این نکته تأکید دارد که استمرار شخصی می‌تواند دارای درجات و اشکال متفاوت باشد. در نتیجه، پرسش اساسی این نیست که آیا شخص امروز دقیقاً همان شخص دیروز است، بلکه این است که آیا پیوستگی‌های موجود میان دو مرحله از وجود او برای انتساب فعل گذشته به او کفایت می‌کند یا خیر.

سوم. از نتیجه مذکور در بند دوم، نمی‌توان نتیجه گرفت که هر اندازه پیوستگی هویتی کاهش یابد، باید به همان نسبت از شدت کیفر کاسته شود. رابطه میان هویت و کیفر، مکانیکی و یک‌به‌یک نیست. کاهش پیوستگی، در مرحله نخست، مسئله

انتساب را مطرح می‌کند و تنها در صورتی که انتساب همچنان ممکن باشد، می‌توان درباره تأثیر تغییرات شخصی بر نوع، شدت یا شیوه اجرای کیفر بحث کرد. در اینجا باید میان گسست هویت، کاهش ظرفیت مسئولیت و تغییر در شرایط شخصی پس از ارتکاب جرم تفکیک قائل شد. اختلال روانی، فقدان حافظه یا تغییر شخصیت، لزوماً هویت را از میان نمی‌برد؛ همان‌گونه که باقی‌ماندن هویت نیز به‌تنهایی مسئولیت کامل کیفری را اثبات نمی‌کند.

چهارم. توجه به آثار جرم نشان می‌دهد که تغییر شخص مرتکب نمی‌تواند به‌خودی‌خود آثار مادی، اجتماعی و اخلاقی جرم را مضحمل سازد. بزه‌دیده، جامعه و نظم حقوقی ممکن است همچنان با پیامدهای جرم ارتكابی مواجه باشند و از این جهت، ضرورت پاسخ کیفری همچنان قابل طرح می‌باشد. با این حال، آثار باقی‌مانده جرم نمی‌توانند جایگزین شرط انتساب شوند. وجود زیان یا ضرورت پاسخ اجتماعی، مجوز کیفر دادن شخصی نیست که رابطه او با فاعل گذشته اساساً قابل اثبات نباشد. از اینرو، باید میان «تداوم ضرورت پاسخ به جرم» و «تداوم مسئولیت شخصی» تفکیک قائل شد.

در نهایت، نتیجه اصلی پژوهش حاضر را می‌توان تغییر سطح تحلیل مسئله کیفر بیان نمود. به دیگر سخن، گذار از پرسش «چرا باید کیفر داد؟» به پرسش پیشینی‌تر «چه کسی را می‌توان به سبب جرم ارتکاب یافته در گذشته کیفر داد؟» به مثابه تغییر سطح تحلیلی در این نوشتار مطمح نظر قرار گرفته است، بی‌آنکه پرسش اخیر جایگزین پرسش نخست شود. بر این مبنا، وجود نوعی استمرار کافی در هویت شخص، نه نظریه‌ای برای توجیه مستقل کیفر بر اساس تغییرپذیری «من»، بلکه چارچوبی برای تعیین شرط انتساب مسئولیت در شرایط تغییر انسان است. اگر استمرار کافی میان فاعل گذشته و شخص حاضر وجود داشته باشد، نظریه هنجاری مربوط می‌تواند توجیه کیفر را دنبال کند؛ و اگر این استمرار به‌طور بنیادین مخدوش شود، پیش از هر بحث درباره شدت یا هدف کیفر، اصل انتساب آن نیازمند بازتوجیه خواهد بود. از این‌رو، پاسخ نهایی پژوهش حاضر این است که نه ثبات مطلق «من» قابل تحقق است و نه تغییرپذیری آن قابل انکار. بنابراین استمرار کافی بین «من» گذشته و حال می‌تواند به مثابه معیاری عینی و عملی، با حفظ چارچوب‌های حقوقی موجود، به مثابه توجیهی منطقی برای امکان اعمال کیفر مدنظر قرار گیرد.^{۵۷}

تعارض منافع

بنابر اظهار نویسندگان این مقاله تعارض منافع ندارد.

حامی مالی

مقاله حاضر بدون حمایت مالی انجام شده است.

- بیکس، برایان اچ. فرهنگ نظریه‌های حقوقی. ترجمه و تحقیق عباس ایمانی، چاپ دوم. تهران: انتشارات نامه هستی، ۱۳۹۰.
- دکارت، رنه. تأملاتی در فلسفه اولی. ترجمه احمد احمدی، چاپ نوزدهم. تهران: سمت، ۱۴۰۴.
- راسخ، محمد، حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش (۱)، چاپ پنجم، تهران، نشر نی، ۱۴۰۴.
- رپری، جان، محاوره‌ای در هویت شخصی و جاودانگی، ترجمه، لاجوری، کاوه، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز، ۱۴۰۳.

^{۵۷} بدون نیاز به هیچ توضیحی باید متذکر شد که نوشتار حاضر مدعی نیست بحث حاضر را با تمامی فروض و متفرعات آن مورد توجه قرار داده است. با این حال، اگر مباحث مطرح شده در این نوشتار بتوانند پرسش‌هایی (ولو محدود) را در ذهن پژوهشگران حوزه فلسفه کیفر ایجاد نمایند، هدف غایی این نوشتار تحقق یافته محسوب خواهد شد.

- رحیم‌پور، فروغ‌السادات، و مجید یاریان. «تأثیر شناخت «بدن» در نفس‌شناسی ابن‌سینا (بررسی هشت مسئله از علم‌النفس سینوی)». دو فصلنامه علمی-پژوهشی حکمت سینوی (مشکوٰۃ النور)، ۲۱(۵۸) (۱۳۹۶): ۱۰۳-۱۲۲.
- شمس ناتری، محمدابراهیم، حمیدرضا کلانتری، ابراهیم زارع، و زینب ریاضت، قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی (جلد اول): حقوق جزای عمومی. چاپ ششم. ویرایش سوم. تهران: نشر میزان، ۱۴۰۴.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. چاپ سوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، بدایه الحکمه، جلد اول. ترجمه و شرح علی شیروانی، چاپ چهاردهم، ویرایش دوم. قم: انتشارات دارالفکر، ۱۴۰۱.
- طباطبائی، محمدحسین. بدایه الحکمه. جلد سوم. ترجمه و شرح علی شیروانی، چاپ شانزدهم. قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۹۹.
- عباسی، محمود، و نبی‌اله غلامی. «تحلیل فقهی-حقوقی اجرای حد بر محکوم‌علیه بعد از عروض جنون». فقه پزشکی، ۹(۳۰-۳۱) (۱۳۹۶): ۷۷-۹۰. doi.org/10.22037/mfj.v9i31-30.22055
- غلامی، حسین. کیفرشناسی؛ کلیات و مبانی پاسخ‌شناسی جرم، چاپ پنجم. تهران: نشر میزان، ۱۴۰۴.
- فرحبخش، مجتبی، جرم‌نگاری فایده‌گرایانه، تهران، میزان، ۱۳۹۲.
- میرسعیدی، سید منصور. مسئولیت کیفری؛ قلمرو و ارکان، جلد اول. چاپ سوم. تهران: نشر میزان، ۱۳۹۰.
- میرسعیدی، سید منصور، و نبی‌اله غلامی. «اختلال شخصیت دو قطبی از منظر حدود مسئولیت کیفری» فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ۶(۲۲) (۱۳۹۷): ۹-۳۹. doi.org/10.22054/jclr.2018.15964.1298
- هاشم‌پور، آیسودا، و فروغ رحیم‌پور. «هویت فردی و مبانی انسان‌شناختی آن در اندیشه ابن‌سینا». فلسفه و کلام اسلامی، ۲۵(۲) (۱۴۰۱): ۲۱۵-۲۳۶.

- Cooper, G. M. (2000). *The Cell: A Molecular Approach* (2nd ed.), Chapter 14, "The Cell Cycle." NCBI Bookshelf
- Descartes, R. *The Philosophical Writings of Descartes*. Eds. J. Cottingham, R. Stoothoff, and D. Murdoch. Cambridge: Cambridge University Press, 1998.
- Diamantis, M. E. «Limiting Identity in Criminal Law.» *Boston College Law Review*, 60(1) (2019): 2011–2090. <https://bclawreview.bc.edu/articles/315/files/63a566a45719c.pdf>
- Fischer, J. M., and M. Ravizza. *Responsibility and Control: A Theory of Moral Responsibility*. New York: Cambridge University Press, 1998.
- Giles, J. «The no-self theory: Hume, Buddhism, and personal identity.» *Philosophy East and West*, 43(2) (1993): 175–200. <https://doi.org/10.2307/1399612>
- Kim, J. *Philosophy of Mind*. 3rd ed. Westview Press, 2011.
- Loughnan, A. «Asking (Different) Responsibility Questions: Responsibility and Non Responsibility in Criminal Law.» *Bergen Journal of Criminal Law & Criminal Justice*, 4(1) (2016): 24–46. <https://boap.uib.no/index.php/BJCLC/article/view/1025/944>
- Locke, J. *An Essay Concerning Human Understanding*. Ed. P. H. Nidditch. Oxford: Oxford University Press, 1975.
- Olson, E. T. *The Human Animal: Personal Identity Without Psychology*. Oxford: Oxford University Press, 1997.
- Parfit, D. «Personal Identity.» *The Philosophical Review*, 80(1) (1971): 3–27. <https://doi.org/10.2307/2184309>
- Parfit, D. *Reasons and Persons*. Oxford: Oxford University Press, 1984.
- Pereboom, D. *Free Will, Agency, and Meaning in Life*. Oxford: Oxford University Press, 2014.
- Plato. *The Republic*. Trans. C. D. C. Reeve. Indianapolis: Hackett Publishing Company, 1997.
- Reid, T. *Essays on the Intellectual Powers of Man*. Eds. D. F. Norton and J. A. Moss. Edinburgh: Edinburgh University Press, 2002.
- Shoemaker, S. «Persons and Their Pasts.» *American Philosophical Quarterly*, 7(4) (1970): 269–285.
- Olson, K. R., A. C. Key, and N. R. Eaton. «Gender cognition in transgender children.» *Psychological Science*, 26(4) (2015): 467–474. <https://doi.org/10.1177/0956797614568156>

The "Self" in the Philosophy of Punishment: Identity, Changeability, and Criminal Responsibility

Abstract

Among the issues pertaining to the problem of personal identity, as one of the fundamental questions in the philosophy of punishment, is the need to establish, prior to determining the rationale, modalities, and purposes of punishment, the relationship between the agent of the crime at the time of its commission and the person who is presently the subject of punishment. Establishing this relationship, in turn, requires elucidating the connection between the mutability of the "self," the persistence of personal identity, and the possibility of attributing criminal responsibility. Accordingly, adopting an analytic-philosophical approach and drawing upon library-based sources, the present study seeks to examine various perspectives on personal identity and to assess their implications for criminal responsibility. The findings demonstrate that neither a criterion of absolute bodily or psychological continuity nor memory or consciousness, considered in isolation, is sufficient to establish the persistence of personal identity and the attribution of criminal responsibility. Rather, it is both possible and necessary to posit a form of relative and multidimensional continuity encompassing bodily, psychological, and causal dimensions. On this basis, the persistence of personal identity should be regarded not as an independent ground for the justification of punishment, but rather as a preliminary condition for the attribution of criminal responsibility. Accordingly, the degree to which such continuity is attenuated may affect the possibility and scope of the imposition of punishment, without necessarily entailing a direct relationship between changes in personal identity and the severity of punishment.

Keywords: Personal Identity, Mutability, Dualism, Mind, Philosophy of Punishment.